

بیدل شاعر آینه و حیرت

مبند دل به عمارات این شکسته رباط مخور فریب ز ایوان این فکنده بساط^۱
 بیدل «سرو بوستان طریقت»، عاشق پیمانانه محبت، حکیمی دلنواز و شاعری سخن طراز
 است. بیدل در مکتبی تربیت شده بود که اساسش بر قرآن و حکمت و معارف اسلامی
 بود. وی افکار افلاطونی و بقراطی را مطالعه کرده بود، فلسفه ادیان مختلف را
 می‌دانست، بر وید و اپنشات تسلط داشت و آثار عرفا و پیشگامان معارف وجود و امکان
 را به نحو عالی درک کرده بود. بی‌ثباتی عالم امکان و حجاب‌های مادی دل حسّاس
 بیدل را اندوهگین می‌کرد. قرب پروردگار هدف زندگانی است، همین است که بیدل در
 تجلّی ذات و صفات همه چیز را با چشم حیرت می‌بیند. کاروانیان می‌آیند و می‌روند و
 جز حیرت چیزی نمی‌افزایند. زبانش به نام او گویا و جانش به نام او شیدا و چشم
 نارسایش حیران است.

طلسم حیرتم و یک نفس قرارم نیست به آب آینه دل سرشته‌اند مرا^۲
 بیدل آن قدر در طلسم حیرت اسیر شده که واژه‌های حیرت، حیران، تحیر و آینه
 در کلام وی بسامد ویژه‌ای دارد. علّت حیرانی وی آن نور و صفایی است که با گل آدم
 سرشته شد و بلای عشق بر سرش ریخت. روح بی‌قرارش مدام متلاشی همان صفای
 باطن است و متوجّه می‌کند که «موهای سپید» یعنی از ظاهر کسی لازم نیست که پاکی
 به او رسیده باشد. تا وقتی که دل پاک نباشد، این سپید مویی مانند کف صابون است که
 فقط ظاهر را شستشو می‌دهد و اصلاً بر پاک کردن باطن قادر نیست. پس قبل از این که

۱. کلیات بیدل، ترکیب‌بند، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۳۸۱.

ظاهر مایل به روشنایی باشد باید قلب روشن شود. اینقدر روشن شود که با ظاهر مطابقت داشته باشد:

چه ساز موی پیری با دل غفلت سرشت من که بر آرایش باطن تصرف نیست صابون را^۱
 قبل از این که درباره حیرت گفتگو کنم، بهتر است، چند کلمه درباره سوز درونی
 بیدل گفته شود. شاعر بیدار مغز از غفلت مردم نگران است و می‌سراید:
 غبار غفلت و روشندلی نگردد جمع کجاست دیده آینه را غنودن‌ها^۲
 آینه تشبیه لطیفی است که همیشه باز است و نقش همه پدیده‌ها را می‌بیند و
 چشم‌ها را نمی‌بندد. برای بیدل، نابسامانی و ناهنجاری اجتماعی، دردناک بود و
 بی‌خبری مردم، یکی از ملال‌آورترین عوامل، به شمار می‌رفت. بنابراین چنین می‌سراید:
 ز اضطراب دل اهل زمانه بی‌خبرند بود تپیدن بسمل به پیش طفلان رقص^۳
 اینگونه مطالب، به ویژه هجر و فراق و محرومی از عروج روح بلند، ناقدردانی
 نعمت و امانت بزرگ خداوندی، زهد و ورع و ریاضت و تقوی^۱ را در آثار تمام
 پیشگامان معارف اسلامی می‌بینیم. بدون شک هر موضوعی، به نوبه خود و در
 محدوده‌اش، مفید و سودمند است و در کلام بیدل نیز جا دارد. اما شیوه‌ای که بیدل
 ارائه داده، براساس همان فلسفه وحدت‌الوجود است و به نظر او دنیا وهم و خیال و
 حجاب‌هایی است که در راه شهود حایل می‌شود. این نگرش بیانگر ارزش‌های معنوی
 انسان و نشانگر راهی است که تقرّب و معنویت را در جان انسان رشد می‌دهد. بیدل
 همچون عاشقان دیگر در تلاش برای رسیدن به معشوق بسان عطشانی که به هر سو در
 تلاش آب باشند، می‌رود. اما هیچگاه، به معرفت واقعی و آن منبع آب زلال نمی‌رسد و
 از رنگارنگی پدیده‌ها و عظمت آفرینش متحیر می‌گردد و آینه‌وار با چشم روشن
 شگفتی‌ها را می‌بیند و توسط واژه حیرت، احساسات لطیف خود را عرضه می‌نماید.

۱. کلیات بیدل، ص ۳۷۹.

۲. همان، ص ۳۸۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۵۵.

حیرت زبان

اندیشه بیدل همیشه چشم حیرت را دنبال می‌کند. این ابزاری برای نقاشی است که ایماژهای گوناگون را ارائه می‌دهد. در بیت زیر حیرت زبان شوخی اسرار است. چون حیرت پدیدار کننده اسرار الهیه است پس طوری لب به سخن می‌گشاید که نگاه گفتگو می‌کند:

حیرت زبان شوخی اسرار ما بس است آیینه مشربان به نگه گفتگو کنند^۱

حیرت سوال کننده

بیدل حکیمی است که تکیه بر شوق نزدیکی و شورش و وجدان دل و کم مایگی ادراک دارد و در فکر سراغ خود گم می‌شود. ای کاش که منزلگاهش به جایی می‌بود که وادی حیرت ویران می‌گردید زیرا که این یکی از عوامل حجاب است. در اینجا حیرت سوال می‌کند:

به این فطرت که در فکر سراغ خود گمم بیدل

چه خواهیم گفت اگر حیرت ز من پرسد نشانش را^۲

حیرت مست کننده

حیرت یکی از علامت‌های حجاب است ولی عارف را غرق دریای حقیقت می‌کند. شاعر حیرت را در بیت زیر عاملی مست کننده می‌خواند. با دیدن چشم عاشق می‌پرست، جام مست حیرت می‌گردد. این امر هم بیانگر حالت آگاهی و هم تغافل است:

ای ز چشم می‌پرستت مست حیرت جامها حلقه زلف گره گیرت به گوش دامها^۳

حیرت بحر

چشمان آهو که همیشه نگران و باز و حیران است، با دیدن جلوه‌های رمیده‌ی معشوق، مبتلای گرداب بحر حیرت است. هر که اسیر گرداب می‌گردد، کی مجال رهایی و کجا آرامش دارد که چشم را ببندد. این مشاهده بیدل را به شور می‌آورد:

چشم آهو حلقه گرداب بحر حیرت است در تماشای رم وحشی غزالان شما^۴

۱. کلیات، ج ۲، ص ۸.

۲. همان، ص ۳۸۷.

۳. همان، ص ۳۳۹.

۴. همان، ص ۳۴۱.

حیرت غبار

حق این است که نخستین نمود جلوه‌زار بزم جانان صبر و شکیب را می‌گیرد و چون کلیم نتوانست ببیند، شکی نیست که برق تجلی پیه نور را خواهد گذاخت و بی‌بصری می‌آورد. پس امکان ندارد که چشم آینه مانند باشد. پس شاعر آرزوی غبار حیرت می‌کند و جستجوی آینه چشم ادامه دارد:

به اولین جلوه‌ات ز دل‌ها رمید صبر گذاخت طاقت

کجاست آینه تا بگیرد غبار حیرت در این تماشا^۱

حیرت نگاه

حیرت نزد شاعر مایه ادراک است و وجدان را به هیجان می‌آورد، حیرت دریا مثال است که مد و جزر دارد و احساس شاعرانه و انگیزه دلبرانه نیستی را به هستی می‌آورد: جنون می‌جوشد از مد نگاه حیرتم اما

به جوی رگ صدا نتوان شنیدن موجۀ خون را^۲

حیرت نسخه

حیرت در کلام بیدل پدیده شورانگیز قلب عارف است. در بیت زیر بیدل بسیار زیبا آن حالت حیرت و بازکردن چشم را با خیال‌انگیزی هنری می‌سراید. عشق چون یک مرتبه مایل به حسن شد، تاب جلوه‌های دیگر را ندارد و در طلسم آن گرفتار می‌گردد و چشمش همیشه باز می‌ماند. پس بر صفحه بیاض چشم، جز جلوه‌های رنگارنگ تنها ذات چیز دیگری نمی‌بیند و چیزی بر آن نوشته نشد فقط صفحه ساده‌ای مانده که جز سطر سطر از تار مژگان ندارد در نتیجه پلک ورقی نزد و صفحه دیگری نگاشته نشد پس این چشم بیچاره چه شیرازه کند؟

این نسخه حیرت که سواد مژه دارد بیش از ورقی نیست چه شیرازه کند چشم^۳

۱. کلیات، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۶۵.

حیرت میدان

شکی نیست بیدل در طلسم حیرت اسیر بود و کاربرد فراوان واژه حیرت، خیال‌آفرینی بیدل را نشان می‌دهد. او سپیدی چشم را میدان حیرت گفته می‌سراید:

میدان حیرت صف آینه رفته‌ایم شمشیر می‌کشد به سر خود غنیم ما^۱
طلسم جادویی را می‌گویند که عقل شکار وی می‌شود. طلسم حیرت به بیدل اجازه نمی‌دهد که از راه سلوک رو بگرداند:

نزاکت‌هاست در آغوش میناخانه حیرت مژه بر هم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را
نگذشته شمع فانوس خیال از چشم پوشیدن فنا مشکل که از عاشق برد رنگ تماشا را^۲

حیرت سجده

حیرت در کلام بیدل هم مایه تغافل و هم مایه تلذذ است. چنانکه عرفا در ضمن اصطلاحات تشریح کرده‌اند. شاعر چون لذت شوق و وارفتگی را درک می‌کند، گداز قلب اشک می‌آورد و همین اشک فراق و محبت اگرچه مثل شبنم قطره‌ای است، ولی علامت پاکی و وضو است. اگر وضو نباشد، کی به سجده می‌افتد و به اوج و بلندیش که معراج بندگی است، می‌رسد:

حیرت سجود معبد راز محبت‌م غیر از گداز نیست چو شبنم وضوی ما^۳

حیرت حسن

حسن برای اهل عرفان در شش جهت آینه می‌گردد و آینه باید از غبار پاک باشد ولی حیرت حسن کیفیت طبیعی را عوض می‌کند و احساس نشاط آن قدر قوی می‌گردد که از غبار حیرت آینه‌ها می‌بالند:

حیرت حسنی است در طبع نگه پرورد ما شش جهت آینه بالد گر فشانی گرد ما^۴

۱. کلیات، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. همان، ص ۳۵۷.

۳. همان، ص ۳۸۶.

۴. همان، ص ۳۹۴.

حیرت شفیع جرات

بیدل چون کیفیت درونی حیرت را احساس می‌کند، هزاران جلوه حیرت‌زا را می‌بیند. به نظر بیدل حیرت شفیع محشر است:

چه امکان است فردا عرض شوخی ناتوانش را

مگر حیرت شفیع جرات اندیشد بیانش را^۱

حیرت مهر نبوت

بیدل در آئینه به مقام لاهوت می‌رسد و هرچه مشاهده می‌کند علم‌الیقین نیست عین‌الیقین و حق‌الیقین است، همین است که آن کیفیت حیرت برایش مهر نبوت می‌گردد:

حیرت آئینه‌ام مهر نبوت دارد تاب دیدار تو بس شاهد اعجاز نگاه

حیرت راهنما

کاروان بشریت از درک آفریدگار عاجز است و در چنین وضعی این فقط حیرت است که او را به منزلگه می‌رساند. زیرا که حیرت اجازه بستن نقش دیگری را بر آئینه چشمش ندارد. در آخر به عنوان راهنما گم‌کردگان راه را به طور مقصد می‌رساند:

صدایی از درای کاروان عجز می‌آید

که حیرت هم به راهی می‌برد گم‌کرده راهان را^۲

بیدل غزلی با ردیف حیرت سروده است که در آنجا حیرت خوش معاش، حیرت حاشیه جوهر آئینه، حیرت چمن تراش، حیرت دور باش (دور از قرب الهی)، حیرت نیاز پاش، حیرت بد قماش و حیرت جگر خراش است.^۳

در آثار منثور وی حیرت چشم خواننده را به حیرانی می‌اندازد که چقدر نکته‌های باریک و لطیف را در نثر خود گنجانیده است.

۱. کلیات، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. همان، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۶۰۴.

نتیجه‌گیری

سخن دراز و فرصت کوتاه، این است نمونه‌ای از «حیرت» بیدل که چشم‌های ما را روشن می‌کند. در آخر باید گفت که در بحر حیرت بیدل شنا کردن آسان نیست. عاقبت از فرط حیرت نتوانستم بر آئینه دست زنم. حیرت در آثار بیدل و در مصطلحات صوفیانه باب مفصلی دارد. گاه این حیرت‌ها ما را غرق دریای حقیقت می‌کند و گاه در قعر غفلت می‌اندازد و موجب وحشت و دهشت می‌گردد، ولی حیرت بیدل سحرآگین است. لذتی دارد و نمی‌خواهد که نقش امکان طلسم را بشکند. بیدل به نحو تازه گفته‌های پیشینیان را پشت سر گذاشته و به دریای لامکان رسیده، از چشم آئینه تمام دفترهای محدود را می‌شوید و در حالت فزونی حیرت هرچه می‌بیند رنگی ندارد جز رنگ محبوب، پس در آخر به این نتیجه می‌رسیم که بیدل به جایگاه بلند معرفت رسیده جلوه‌های معشوق را با قلم موهای نازک خیال‌انگیزی، رنگریزی کرده است:

نقش امکان در بهار حیرتم رنگی نیست
شسته‌ام عمری ست این دفتر به چشم آئینه

منابع

۱. بیدل، عبدالقادر، کلیات، ج ۱ و ۲ و ۳، تصحیح اکبر بهداروند، ناشر الهام، تهران، ۱۳۷۶.
۲. عینی صدرالدین، میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ اول، سوره مهر، تهران ایران.
۳. صلاح‌الدین سلجوقی، نقد بیدل، دپوهنی، وزارت دارالتالیف، ۱۳۴۳، افغانستان.
۴. عبدالحسین فرزاد، نقد ادبی، نشر قطره، ایران، ۱۳۷۶.
۵. شفیعی کدکنی، شاعر آئینه‌ها.